

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاپی سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

ماجرای شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام

۱- حضرت علی علیه السلام فرمودند: فَأَقَمْتُ بَعْدَ ذَلِكَ شَهْرًا أَصَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَرَجِعُ إِلَيَّ مَنْزِلِي وَلَا أُذْكَرُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ فَاطِمَةَ: بعد از مجلس عقدی که برگزار شد من یک ماه پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رفتم نماز می‌خواندم بعد به خانه‌ی خودم بر می‌گشتم و چیزی در مورد اینکه فاطمه علیها السلام را به منزل ببرم به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمی‌کردم. ثُمَّ قُلْنَا أَزْوَاجُ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا نَطْلُبُ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ دُخُولَ فَاطِمَةَ عَلَيْكَ؟ تا اینکه همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: نمی‌خواهی که ما از پیغمبر صلی الله علیه و آله درخواست کنیم که به منزل تو بیاید و (با تو زندگی مشترکش را شروع کند)؟ فَقُلْتُ أَفْعَلْنَ: من گفتم: این کار را انجام دهند. فَدَخَلْنَ عَلَيْهِ فَقَالَتْ أُمُّ أَيْمَنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ خَدِيجَةَ بَاقِيَةَ لَقَرَّتْ عَيْنَهَا بِزَافِ فَاطِمَةَ وَإِنَّ عَلِيًّا يَرِيدُ أَهْلَهُ فَقَرَّ عَيْنَ فَاطِمَةَ بِبَعْلِهَا وَ أَجْمَعَ شَمْلَهَا وَ قَرَّ عَيْنُونَا بِذَلِكَ: همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت ایشان آمدند، ام ایمن عرض کرد: ای رسول خدا! اگر خدیجه علیها السلام هنوز بود با عروس شدن فاطمه علیها السلام چشمش روشن می‌شد و علی علیه السلام هم طالب همسرش است پس بیا مایه‌ی چشم روشنی فاطمه علیها السلام با رساندن او به شوهرش شو و این جدایی آنها را به اجتماع تبدیل کن و با این کار مایه‌ی روشنی چشم ما هم شو. فَقَالَ فَمَا بِالْأَعْلَى لَا يَطْلُبُ مِنِّي زَوْجَتَهُ فَقَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُ ذَلِكَ مِنْهُ: فرمودند: پس چرا علی علیه السلام خودش نیامده نزد من که همسرش را درخواست نماید؟ ما انتظار داشتیم نزد ما بیاید و از خود ما درخواست نماید. قَالَ عَلِيٌّ فَقُلْتُ الْخَبَاءُ يَمْنَعُنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ: حضرت علی علیه السلام فرمودند: من خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: حیا مانع شد یا رسول الله. فَأَلْتَفَتَ إِلَيَّ النِّسَاءُ فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَا أُمُّ سَلَمَةَ وَ هَذِهِ زَيْنَبُ وَ هَذِهِ فُلَانَةٌ وَ فُلَانَةٌ: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به همسرانش فرمودند: چه کسی اینجا است؟ ام سلمه گفت: منم و این هم زینب، این هم فلان، این هم فلان. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ هَيُّوْا لِبَنَّتِي وَ ابْنِ عَمِّي فِي حُجْرِي بَيْتًا: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بروید اتاقی در خانه من برای دخترم و پسر عمویم برای شب عروسی‌شان آماده کنید. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فِي أَيِّ حُجْرَةٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ: ام سلمه گفت: در کدام یک از اتاق‌ها ای رسول خدا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حُجْرَتِكَ وَ أَمْرَ نِسَاءَهُ أَنْ يُزَيَّنَّ وَ يُصَلِّحْنَ مِنْ شَأْنِهَا: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در حجره‌ی خودت ام سلمه و به همسرانشان دستور دادند که آن اتاق‌ها را تزئین و آماده کنند. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَسَأَلْتُ فَاطِمَةَ هَلْ عِنْدَكَ طِيبٌ أَذْخَرْتِهِ لِنَفْسِكَ؟ ام سلمه می‌گوید: از حضرت فاطمه علیها السلام پرسیدم که آیا مقداری عطر داری که برای خودت ذخیره کرده باشی؟ قَالَتْ نَعَمْ فَأَتَتْ بِقَارُورَةٍ فَسَكَبَتْ مِنْهَا فِي رَاحَتِي فَشَمِمْتُ مِنْهَا رَائِحَةً مَا شَمِمْتُ مِثْلَهَا قَطُّ فَقُلْتُ مَا هَذَا؟ فرمودند: بله دارم و رفتند و شیشه را آوردند و چیزهایی که داخلش بود را بر دامن من ریخت آن را بوییدم عطری از آن استشمام کردم که تا به حال در عمرم چیز به این خوشبویی

نبوئیده بودم، گفتم این چیست؟ فَقَالَتْ كَانَ دَحِيَّةُ الْكَلْبِيِّ يَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُولُ لِي يَا فَاطِمَةُ هَاتِي الْوَسَادَةَ فَاطْرَحِيهَا لِعَمِّكَ فَاطْرَحُ لَهُ الْوَسَادَةَ فَيَجْلِسُ عَلَيْهَا فَإِذَا نَهَضَ سَقَطَ مِنْ بَيْنِ ثِيَابِهِ شَيْءٌ فَيَأْمُرُنِي بِجَمْعِهِ: حضرت فاطمه عليها السلام فرمودند: * (جبرئیل عليه السلام در موارد بسیاری که خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیدند: دحیهی کلبی که بسیار زیبا بودند می آمدند) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شدند و ایشان به من می گفتند: ای فاطمه! برو یک بالش بیاور و برای عموی خودت بگذار و من هم می رفتم بالشی می آوردم و دحیهی کلبی بر آن می نشست بعد وقتی بلند می شد از بین لباس های او چیزی بر روی زمین می ریخت و به من می گفت: اینها را جمع کنم و اینها همان هاست. فَسَأَلَ عَلِيُّ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ هُوَ عَنَبْرٌ يَسْقُطُ مِنْ أُجْنِحَةِ جِبْرِئِيلَ: حضرت علی عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد این مسئله پرسیدند و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: این عنبری است که از بال های جبرئیل عليه السلام فرو می ریخت. قَالَ عَلِيُّ ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ اصْنَعِ لِأَهْلِكَ طَعَامًا فَاضِلًا: حضرت علی عليه السلام فرمودند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمودند: ای علی! غذای خوب و شایسته ای برای خانواده ی خودت بساز. ثُمَّ قَالَ مِنْ عِنْدِنَا اللَّحْمُ وَالْخُبْزُ وَ عَلَيْكَ التَّمْرُ وَالسَّمْنُ: گوشت و نان از طرف ما بر عهدی تو هم اینکه خرما و روغن بخری. فَاشْتَرَيْتُ تَمْرًا وَ سَمْنًا فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْ ذِرَاعِهِ وَ جَعَلَ يَشْدَحُ التَّمْرَ فِي السَّمْنِ حَتَّى اتَّخَذَهُ حَيْسًا: من هم خرما و روغن خریدم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آستین ها را بالا زدند و شروع کردند خرد کردن و مخلوط کردن خرما در روغن و حیس درست کردند. وَ بَعَثَ إِلَيْنَا كَبْشًا سَمِينًا فَذَبِحَ وَ خَبِزَ لَنَا خُبْزًا كَثِيرًا: و سپس گوسفند چاقی را برای ما فرستادند این گوسفند را هم ذبح کردند و مقدار زیادی هم نان فرستادند. ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ادْعُ مَنْ أَحْبَبْتَ: * سپس به من فرمودند: هر که را دوست داری دعوت کن. فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ مُشْحَنٌ بِالصَّحَابَةِ: من به مسجد آمدم و مسجد مالامال از صحابه بود، فَأَحْبَبْتُ فَحَبِيتُ أَنْ أَشْخِصَ قَوْمًا وَ أَدْعَ قَوْمًا: حیا کردم که گروه خاصی را دعوت کنم و بقیه را رها کنم، ثُمَّ صَعِدْتُ عَلَى رُبُوعِ هُنَاكَ وَ نَادَيْتُ أَجِيئُوا إِلَيَّ وَ لَيْمَةَ فَاطِمَةَ: بعد روی نقطه ی بلندی رفتم و ندا دادم که دعوت به ولیمه ی فاطمه عليها السلام را اجابت کنید، فَأَقْبَلَ النَّاسُ أَرْسَالًا: همه ی جمعیت بلند شدند، فَاسْتَحْبَبْتُ مِنْ كَثَرَةِ النَّاسِ وَ قَلَّةِ الطَّعَامِ: و از زیادی مهمان ها و کمی غذای تهیه شده خجالت کشیدم، فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ مَا تَدَاخَلْنِي فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنِّي سَأَدْعُو اللَّهَ بِالْبَرَكَةِ: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فهمیدند چه در درون من گذشت، به من فرمودند: ای علی! من از خدا درخواست می کنم که به این شام برکت دهد. قَالَ عَلِيُّ فَأَكَلَ الْقَوْمُ عَنْ آخِرِهِمْ طَعَامِي وَ شَرِبُوا شَرَابِي وَ دَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ وَ صَدَرُوا وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الطَّعَامِ شَيْءٌ: حضرت علی عليه السلام فرمودند: این جمعیت تا آخر آمدند از غذای من خوردند، از نوشیدنی های من نوشیدند و دعا کردند که خدا به من برکت دهد و رفتند در حالی که این جمعیت چهار هزار مرد بودند و از این غذا کم نشد و همان مقدار قبلش باقی بود. ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصَّحَافِ فَمَلَأَتْ وَ وَجَّهَ بِهَا إِلَيَّ مَنَازِلَ أَرْوَاجِهِ: بعد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بروید کاسه های بزرگ بیاورید و آنها را پر کردند و برای همسرانشان فرستادند، ثُمَّ أَخَذَ صَحْفَةً وَ جَعَلَ فِيهَا طَعَامًا وَ قَالَ هَذَا لِفاطِمَةَ وَ بَعْلِهَا حَتَّى إِذَا انْصَرَفَتِ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ: بعد یکی از این کاسه های بزرگ را گرفتند و پر کردند و گفتند: این برای فاطمه عليها السلام و شوهرش تا اینکه خورشید به سمت غروب کردن

رفت، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَلُمِّي فَاطِمَةَ: پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: ای ام سلمه فاطمه را بگو نزد من بیا. فَأَنْطَلَقَتْ فَأَتَتْ بِهَا وَهِيَ تَسْحَبُ أَذْيَالَهَا وَقَدْ تَصَبَّبَتْ عِرْقًا حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَثَرَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَقَالِكِ اللَّهُ الْعَثْرَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: آمدند در حالی که با یک نازی می خرامیدند و لباسشان بر زمین کشیده می شد و از حیایی که از پیغمبر اکرم ﷺ داشتند به شدت عرق کرده بودند و از خجالت پایشان لغزید. پیامبر ﷺ فرمودند: خدای متعال تو را از لغزش دنیا و آخرت محفوظ بدارد. فَلَمَّا وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَشَفَ الرِّدَاءَ عَنْ وَجْهِهَا حَتَّى رَأَاهَا عَلِيٌّ: وقتی حضرت فاطمه را پیش روی پیغمبر ﷺ توقف کردند ایشان پارچه ای را که بر روی صورت حضرت فاطمه را بود را کنار زدند تا اینکه حضرت علی را هم ایشان دیدند. ثُمَّ أَخَذَ يَدَهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ: بعد پیغمبر ﷺ دست فاطمه را گرفتند و در دست علی گذاشتند، وَقَالَ بَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةُ وَيَا فَاطِمَةَ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيُّ أَنْطَلَقَا إِلَى مَنْزِلِكَمَا وَلَا تُحَدِّثَا امْرَأَةً حَتَّى آتِيَكُمَا: و فرمودند: ای علی! خدای متعال در دختر رسول الله ﷺ در زندگی تو برکت قرار دهد که خوب همسری است فاطمه و ای فاطمه چه خوب شوهری است علی. بعد فرمودند: شما به منزلتان بروید و با هم هیچ صحبتی نکنید تا من بیایم. قَالَ عَلِيُّ فَأَخَذَتْ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَأَنْطَلَقَتْ بِهَا حَتَّى جَلَسَتْ فِي جَانِبِ الصُّفَّةِ وَجَلَسْتُ فِي جَانِبِهَا وَهِيَ مُطْرَقَةٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنِّي وَأَنَا مُطْرَقٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْهَا: من دست فاطمه را گرفتم و با هم آمدیم تا اینکه فاطمه در یک سوی صفه نشست و من هم در کنار او نشستم و فاطمه به خاطر خجالت از من سرش را پایین انداخته بود و من هم به خاطر خجالت و حیا از او. ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا: تا اینکه پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: چه کسی اینجا است؟ فَقَلْنَا ادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَرْحَبًا بِكَ زَائِرًا وَدَاخِلًا: ما عرض کردیم یا رسول الله خیر مقدم بر شما، وارد شوید شما چه نیکو دیدار کننده و چه نیکو وارد شونده ای هستید، فَدَخَلَ فَأَجْلَسَ فَاطِمَةَ مِنْ جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ ائِتِنِي بِمَاءٍ: پیغمبر ﷺ وارد شدند و فاطمه کنار ایشان نشستند بعد فرمودند: ای فاطمه! برو مقداری آب برای من بیاور. فَقَامَتْ إِلَى قَعْبٍ فِي الْبَيْتِ فَلَأَتْهُ مَاءً ثُمَّ أَتَتْهُ بِهِ: حضرت فاطمه برخاستند و در کاسه ای که در خانه بود پر از آب کردند و خدمت رسول الله ﷺ آوردند، فَأَخَذَ جُرْعَةً فَتَمَضَّمُضَ بِهَا ثُمَّ مَجَّهَا فِي الْقَعْبِ ثُمَّ صَبَّ مِنْهَا عَلَى رَأْسِهَا: * جرعه ای از آن را داخل دهانشان کردند و داخل دهان گرداندند و دوباره به داخل کاسه برگرداندند بعد یک مقداری از آن را روی سر فاطمه پاشیدند، ثُمَّ قَالَ أَقْبِلِي فَلَمَّا أَقْبَلَتْ نَضَحَ مِنْهُ بَيْنَ تَدْيَيْهَا ثُمَّ قَالَ أَدْبِرِي: بعد فرمودند: رویت را به من کن بعد یک مقدار از آن را روی سینه ی حضرت فاطمه پاشیدند، بعد فرمودند: به من پشت کن، فَأَدْبَرَتْ فَنَضَحَ مِنْهُ بَيْنَ كَتِفَيْهَا: بعد حضرت رویشان را برگرداندند و پیغمبر ﷺ مقداری از آن آب را بین دو کتف فاطمه پاشیدند، پاشیدند، ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَذِهِ ابْنَتِي وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ وَهَذَا أَخِي وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَكَ وَلِيًّا وَبِكَ حَفِيًّا وَبَارِكْ لَهُ فِي أَهْلِهِ: سپس فرمودند: خدای من! این دختر من است و محبوب ترین خلق نزد من است. خدای من! این هم برادر من است و محبوب ترین خلق نزد من، خدایا او را ولی خود قرار بده و مورد محبت خودت قرار بده و همسر او را برایش سبب برکت قرار بده. ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ادْخُلْ بِأَهْلِكَ بَارِكَ اللَّهُ لَكَ وَ

رَحِمَتْ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ ... إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۱ سپس فرمودند: ای علی! برو و بر همسرت وارد شو، خدای متعال این همسر را برای تو مبارک گرداند و رحمت و برکت الهی بر شما باد که خدای متعال حمید و مجید است.

۲- فَمَكَثَ عَلِيٌّ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً: حضرت علی عليه السلام بعد از عقد بیست و نه شب انتظار کشید، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ وَعَقِيلٌ سَلُّهُ أَنْ يُدْخَلَ عَلَيْكَ أَهْلُكَ: جعفر و عقیل عليهما السلام به حضرت علی عليه السلام عرض کردند که از پیامبر صلى الله عليه وآله در خواست کن که همسرت را بر تو وارد کند، فَعَرَفَتْ أُمَّ أَيْمَنَ ذَلِكَ وَقَالَتْ هَذَا مِنْ أَمْرِ النِّسَاءِ: ام ایمن از این مطلب آگاه شد و گفت: این کار، کار زنان است، وَخَلَّتْ بِهِ أُمَّ سَلَمَةَ فَطَالِبَتْهُ بِذَلِكَ: ام سلمه با پیغمبر صلى الله عليه وآله خلوت کرد و این مسئله را از رسول خدا صلى الله عليه وآله در خواست کرد، فَدَعَاهُ النَّبِيُّ وَقَالَ حُبًّا وَكَرَامَةً: سپس پیغمبر صلى الله عليه وآله علی عليه السلام را صدا زدند و فرمودند: با نهایت علاقمندی و گرمی داشت، فَأَتَى الصَّحَابَةَ بِالْهَدَايَا فَأَمَرَ بِطَحْنِ الثُّرِّ وَخَبْزِهِ وَ أَمَرَ عَلِيًّا بِذَبْحِ الْبَقْرِ وَالْغَنَمِ: صحابه با هدیه‌هایی آمدند بعد پیغمبر صلى الله عليه وآله امر کردند که یک مقدار گندم را آسیاب کنند و نان درست کنند و به علی عليه السلام هم امر کردند یک گاو و یک گوسفند را ذبح کنند، فَكَانَ النَّبِيُّ يَفْصِلُ وَ لَمْ يَرِ عَلَى يَدِهِ أَثَرُ دَمٍ: پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله هم گوسفند و گاو ذبح شده را قطعه قطعه کردند اما اثر خون این حیوانات بر روی دست ایشان دیده نمی‌شد، فَلَمَّا فَرَّغُوا مِنَ الطَّبْخِ أَمَرَ النَّبِيُّ أَنْ يُنَادَى عَلَى رَأْسِ دَارِهِ أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ كَقَوْلِهِ وَ أَدُّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ: وقتی پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله از طبخ غذا فارغ شد امر کردند سر در منزلشان ندا داده شود که دعوت پیامبر صلى الله عليه وآله را اجابت کنید و این مثل همان آیهی قرآن کریم است که خدای متعال فرمودند: ای ابراهیم! در بین مردم برای اعمال حج ندا بده، فَأَجَابُوا مِنَ النَّخْلَاتِ وَ الزُّرُوعِ وَ جمعیت از بین گلستان‌ها و زمین‌های کشاورزی آمدند، فَبَسَطَ الطُّوعَ فِي الْمَسْجِدِ: سفره‌ها در مسجد پهن شدند، وَ صَدَرَ النَّاسُ وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ وَ سَائِرِ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ: جمعیت زیادی آمدند جمعیتی که چهار هزار مرد و عده‌ای هم از زنان مدینه بودند، وَ رَفَعُوا مِنْهَا مَا أَرَادُوا وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الطَّعَامِ شَيْءٌ: و از این غذا هر چه می‌خواستند برداشتند و چیزی از آن غذا کم نمی‌شد، ثُمَّ عَادُوا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي: روز دوم هم جمعیت آمدند و خوردند، وَ أَكَلُوا وَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ أَكَلُوا مَبْعُوثَةَ أَبِي أَيُّوبَ: روز سوم هم ابی ایوب چیزی فرستاد خوردند (مبعوثة محلی بوده یا چیزی بوده فرستاده، خوردند)، ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ بِالصَّحَافِ فَمَلَّتْ وَ وَجَّهَ إِلَى مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ: سپس پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله کاسه‌های بزرگی را خواستند و پر کردند و برای منازل همسرانشان فرستادند، ثُمَّ أَخَذَ صَحْفَةً وَقَالَ هَذَا لِفَاطِمَةَ وَ بَعْلِهَا: بعد کاسه‌ای بزرگ را گرفتند و پر کردند و گفتند: این برای فاطمه عليها السلام و شوهرش، ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ وَ أَخَذَ يَدَهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ وَقَالَ بَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجُ فَاطِمَةُ وَ يَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيُّ: سپس پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله، فاطمه عليها السلام را صدا زدند و دست او را در دست علی عليه السلام قرار دادند و فرمودند: خدای متعال

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۵.

این دختر رسول خدا ﷺ را برای تو مبارک قرار دهد، ای علی چه خوب همسری است برای تو فاطمه علیها السلام و ای فاطمه چه خوب همسری است برای تو علی علیه السلام وَ كَانَ النَّبِيُّ أَمَرَ نِسَاءَهُ أَنْ يُزَيِّنَهَا وَيُصَلِّحْنَ مِنْ شَأْنِهَا فِي حُجْرَةٍ أُمَّ سَلَمَةَ فَاسْتَدْعَيْنَ مِنْ فَاطِمَةَ طَيْبًا فَأَتَتْ بِقَارُورَةٍ. پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانشان امر کردند که هم فاطمه علیها السلام را زینت کنند و هم حجره را آماده کنند، همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام عطر خواستند، او هم آن شیشه را آورد، فَسُئِلَتْ عَنْهَا فَقَالَتْ كَانَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ يَدْخُلُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُولُ لِي يَا فَاطِمَةُ هَاتِي الْوَسَادَةَ فَاطْرَحِيهَا لِعَمَّكَ فَكَانَ إِذَا نَهَضَ سَقَطَ مِنْ بَيْنِ ثِيَابِهِ شَيْءٌ فَيَأْمُرُنِي بِجَمْعِهِ فَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ هُوَ عَنَبْرٌ يَسْتَقُطُ مِنْ أَجْنَحَةِ جِبْرَائِيلَ: از او پرسیدند: این چیست؟ فرمودند: دحیهی کلبی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، ایشان به من می گفتند: بالشی بیاور برای عمویت بگذار و بعد وقتی بلند می شد از بین لباس هایش می ریخت و به من امر می کرد آنها را جمع کنم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد این چیست؟ فرمودند: عنبری است که از بال های جبرئیل علیه السلام فرو می ریخت، وَ أَتَتْ بِمَاءٍ وَرَدٍ فَسَأَلَتْ أُمَّ سَلَمَةَ عَنْهُ: بعد حضرت فاطمه علیها السلام رفتند مقداری گلاب آوردند ام سلمه پرسید این چیست؟ فَقَالَتْ هَذَا عَرَقُ رَسُولِ اللَّهِ كُنْتُ أَخْذُهُ عِنْدَ قَيْلُولَةِ النَّبِيِّ عِنْدِي: حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: این عرق رسول خدا صلی الله علیه و آله است وقتی که ایشان برای قیلوله (خواب پیش از ظهر) نزد من می آمد عرق های که از جبین ایشان می ریخت را جمع کردم این گلاب شد. وَ رَوَى أَنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَى بِحِلَّةٍ قِيمَتُهَا الدُّنْيَا فَلَمَّا لَبَسَتْهَا تَحَيَّرَتْ نِسْوَةٌ قُرَيْشٍ مِنْهَا وَقُلْنَ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَتْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: این گونه هم روایت شده که جبرئیل علیه السلام حله ای از بهشت برای حضرت فاطمه علیها السلام آورد که قیمتش به همه ی دنیا می ارزید و وقتی که فاطمه علیها السلام آن حله را پوشید همه ی زنان قریش متحیر ماندند و گفتند: این را از کجا آوردی؟ حضرت علیها السلام پاسخ دادند: این از جانب خداست.

۳- أَمَرَ النَّبِيُّ بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نِسَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَمْضِينَ فِي صُحْبَةِ فَاطِمَةَ: پیامبر صلی الله علیه و آله امر کردند دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار فاطمه علیها السلام را (در شب عروسی) در راه همراهی کند، وَ أَنْ يَفْرَحْنَ وَ يَرْجُزْنَ وَ يُكَبِّرْنَ وَ يَحْمَدْنَ: و شادی کنند و شعر بخوانند و تکبیر بگویند، وَ لَا يَقْلُنَ مَا لَا يُرْضِي اللَّهَ: ولی چیزی نگویند که مورد رضایت خدا نباشد. قَالَ جَابِرٌ فَأَرْكَبَهَا عَلَي نَاقَتِهِ وَ فِي رِوَايَةٍ عَلَي بَعْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَ أَخَذَ سَلْمَانَ زِمَامَهَا: جابر می گوید: بعد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را سوار بر شتر خود کردند و در روایتی که از حضرت علی علیه السلام نقل شده به راستی که اسمش شهبا بود و سلمان رضی الله عنه زمام این مرکب را به دست گرفته بودند، وَ حَوْلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ النَّبِيُّ وَ حَمْزَةٌ وَ عَقِيلٌ وَ جَعْفَرٌ وَ أَهْلُ الْبَيْتِ يَمْشُونَ خَلْفَهَا مُشْهَرِينَ سَيُوقِفُهُمْ: و اطراف حضرت فاطمه علیها السلام هفتاد هزار حوری های بهستی بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت علیهم السلام پشت سر این مرکب حرکت می کردند در حالی که شمشیرها را کشیده بودند، وَ نِسَاءُ النَّبِيِّ قُدَّامَهَا

يَرْجُزْنَ: و زنان پیغمبر اکرم ﷺ پیشاروی فاطمه علیها السلام شعر می خواندند. وَ كَانَتْ النَّسْوَةُ يُرْجَعْنَ أَوَّلَ بَيْتٍ مِنْ كُلِّ رَجَزٍ: و زنانی که حضور داشتند بیت اول آن رجز را-همراه آن همسر پیغمبر ﷺ که رجز را می خواند-تکرار می کردند. ثُمَّ يُكَبِّرْنَ وَ دَخَلْنَ الدَّارَ: بعد تکبیر می گفتند و وارد خانه می شدند. ثُمَّ أَنْفَذَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ عَلِيٌّ وَ دَعَاهُ إِلَيَّ الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ فَأَخَذَ يَدَيْهَا وَ وَضَعَهَا فِي يَدِهِ وَقَالَ بَارِكِ اللَّهُ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ: سپس پیغمبر اکرم ﷺ نزد علی علیهما السلام آمدند و او را خواستند که به مسجد بیاید بعد هم فاطمه علیها السلام را صدا زدند که آمدند و بعد پیغمبر اکرم ﷺ دست فاطمه علیها السلام را در دست علی علیهما السلام گذاشتند و فرمودند: خدای متعال برکت را برای تو در دختر رسول خدا ﷺ قرار دهد.

۴- فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الرَّقَافِ أَتَى النَّبِيَّ بِبَغْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَ ثَنَى عَلَيْهَا قَطِيفَةً وَقَالَ لِفَاطِمَةَ ارْكَبِي: وقتی شب عروسی حضرت فاطمه علیها السلام شد، پیغمبر اکرم ﷺ استر خودشان که اسمش شهباء بود را آوردند و قطیفه‌ای روی آن انداختند و بعد به فاطمه علیها السلام گفتند: سوار شو، وَ أَمَرَ سَلْمَانَ أَنْ يَقُودَهَا: و به سلمان فارسی رضی الله عنه فرمان دادند که زمام این مرکب را بگیرد و راهنمایی کند، وَ النَّبِيُّ يُسَوِّقُهَا: و پیامبر ﷺ هم از پشت مرکب را می راندند، فَبَيْنَمَا هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ سَمِعَ النَّبِيَّ وَجِبَةً فَإِذَا هُوَ بِجَبْرِئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا وَ مِيكَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا: در همین حال بود که یکباره پیغمبر اکرم ﷺ صدای به زمین افتادن چیزی را شنیدند بعد متوجه شدند جبرئیل علیهما السلام با هفتاد هزار ملک آمدند و میکائیل علیهما السلام با هفتاد هزار ملک آمدند. فَقَالَ النَّبِيُّ مَا أَهْبَطَكُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟ چه چیزی سبب شده که شما به زمین فرود آمدید؟ قَالُوا جِئْنَا نَزْفًا فَاطِمَةَ إِلَيَّ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَكَبَّرَ جَبْرِئِيلُ وَ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ كَبَّرَ مُحَمَّدٌ فَوَقَعَ التَّكْبِيرُ عَلَى الْأَعْرَاسِ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ: عرض کردند: ما آمدیم تا در مراسم زفاف فاطمه و علی بن ابیطالب علیهما السلام شرکت کنیم بعد جبرئیل علیهما السلام تکبیر گفت، بعد میکائیل علیهما السلام تکبیر گفت، بعد همه ملائکه بعد رسول الله ﷺ و از همین جا تکبیر گفتن‌ها در مراسم شب زفاف سنت شد.

۵- وَ رَوَى أَنَّهُ لَمَّا زَفَّتْ فَاطِمَةُ إِلَيَّ عَلِيٌّ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ مَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ قُدِّمَتْ بَعْلَةٌ رَسُولِ اللَّهِ الدَّلْدَلُ وَ عَلَيْهَا فَاطِمَةُ مُشْتَمِلَةٌ: روایت شده که در شب زفاف فاطمه و علی علیهما السلام، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام فرود آمدند در حالی که همراه آنان هفتاد هزار ملک بود و استر رسول خدا ﷺ که دلدل نامیده می شد او پیش بود و بر روی این استر فاطمه علیها السلام نشسته بود. قَالَ فَأَمْسَكَ جَبْرِئِيلُ بِاللِّجَامِ: جبرئیل علیهما السلام زمام این مرکب را گرفته بود، وَ أَمْسَكَ إِسْرَافِيلُ بِالرَّكَابِ: اسرافیل علیهما السلام رکاب این مرکب را گرفته بود، وَ أَمْسَكَ مِيكَائِيلُ بِالثَّفْرِ: میکائیل علیهما السلام دم این مرکب را گرفته بود، وَ

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۵.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۴.

رَسُولُ اللَّهِ يُسَوِّيَ عَلَيْهَا الثِّيَابَ: و رسول خدا ﷺ جامه‌ها (جامه‌های حضرت فاطمه عليها السلام و یا جامه‌هایی که بر استر پوشانده بودند) را مرتب می‌کردند، فَكَبَّرَ جَبْرَائِيلُ: جبرئیل عليه السلام تکبیر گفت، وَ كَبَّرَ إِسْرَافِيلُ: اسرافیل عليه السلام تکبیر گفت، وَ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ: میکائیل تکبیر گفت و ملائکه تکبیر گفتند، وَ جَرَّتِ السَّنَةُ بِالتَّكْبِيرِ فِي الزَّفَافِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: ۱ و از همین جا تکبیر گفتن در شب عروسی تا روز قیامت سنت شد.

۶- دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى فَاطِمَةَ فِي صَبِيحَةِ عُرْسِهَا بِقَدَحٍ فِيهِ لَبَنٌ فَقَالَ اشْرَبِي فِدَاكِ أَبُوكِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ اشْرَبِ فِدَاكِ ابْنُ عَمِّكِ: ۲ فردای عروسی صبح زود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با قدحی از شیر بر فاطمه و علی علیه السلام وارد شدند و به فاطمه عليها السلام فرمودند: پدرت فدای تو باد، از این شیر بیاشام و بعد به علی عليه السلام فرمودند: پسر عمّ تو فدای تو باد، از این شیر بنوش.

۷- فَسَأَلَ عَلِيًّا كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین عليه السلام پرسیدند: همسرت را چگونه یافتی؟ قَالَ نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ: امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: فاطمه عليها السلام چه خوب همکار و مددکاری در مسیر بندگی و طاعت خداست، وَ سَأَلَ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ خَيْرٌ بَعْلٍ: از حضرت فاطمه عليها السلام هم همین سؤال را پرسیدند، حضرت عليها السلام عرض کردند: چه خوب شوهری است علی عليه السلام فَقَالَ اللَّهُمَّ اجْمَعْ شَمْلَهُمَا وَ آفِّ بَيْنَ قُلُوبِهِمَا وَ اجْعَلْهُمَا وَ ذُرِّيَّتَهُمَا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ ارْزُقْهُمَا ذُرِّيَّةً طَاهِرَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً وَ اجْعَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا الْبَرَكَةَ وَ اجْعَلْهُمُ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِكَ إِلَى طَاعَتِكَ وَ يَأْمُرُونَ بِمَا يُرْضِيكَ: ۳ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: پروردگار من! پیوند بین این دو را محکم کن، دل‌هایشان را به هم نزدیک کن و این دو و ذریه‌ی این دو را از وارثان بهشت نعیم قرار بده و به این دو نسل و ذریه‌ای که پاک و معصوم و سرشار از برکت باشند و در ذریه‌ی این دو برکت قرار بده و آنها را پیشوایانی قرار بده که به امر تو خلق را به سوی طاعت و فرمانبری دعوت کنند و هدایت کنند و به آنچه که مورد رضایت توست امر کنند و فرمان دهند.

۸- قَالَ عَلِيٌّ وَ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا لَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه روز بر ما وارد نشدند، فَلَمَّا كَانَ فِي صَبِيحَةِ الْيَوْمِ الرَّابِعِ جَاءَنَا لِيَدْخُلَ عَلَيْنَا: وقتی که صبح روز چهارم شد ایشان آمدند که بر ما وارد شوند، فَصَادَفَ فِي حُجْرَتِنَا أَسْمَاءَ بِنْتِ عَمَيْسِ الْخَنْعَمِيَّةِ: (البته اینجا اشتباهی نساخان کرده‌اند، اسماء بنت عمیس نبوده، اسماء بنت یزید بن سکن النصارى هست) پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره‌ی ما با اسماء روبه‌رو شدند، فَقَالَ لَهَا مَا يَقْفُكِ هَاهُنَا وَ فِي الْحَجْرَةِ رَجُلٌ؟ چه باعث درنگ تو در

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۹.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۲.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

این حجره شده در حالی که در این حجره مردی هست؟ فَقَالَتْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي إِنَّ الْفَتَاةَ إِذَا زُقَّتْ إِلَى زَوْجِهَا تَحْتَاجُ إِلَى امْرَأَةٍ تَتَعَاهَدُهَا وَ تَقُومُ بِحَوَائِجِهَا فَأَقَمْتُ هَاهُنَا لِأَقْضِيَ حَوَائِجَ فَاطِمَةَ: اسماء عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، دختران جوان در شب عروسی شان به یک زنی که در کارها به او کمک کند نیاز دارند من هم اینجا اقامت کردم که به فاطمه ع کمک کنم. قَالَ يَا أَسْمَاءُ قَضَى اللَّهُ لَكَ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: پیامبر ص دعا کردند و فرمودند: ای اسماء خدا هم حوائج تو را در دنیا و آخرت برآورده کند. قَالَ عَلِيٌّ وَ كَانَتْ غَدَاةَ قَرَّةٍ وَ كُنْتُ أَنَا وَ فَاطِمَةُ تَحْتَ الْعِبَاءِ فَلَمَّا سَمِعْنَا كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ لِأَسْمَاءَ ذَهَبْنَا لِنُقُومَ فَقَالَ بِحَقِّي عَلَيْكُمَا لَا تَفْتَرِقَا حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيْكُمَا: حضرت علی ع می فرمایند: ابتدای صبح بود و من و فاطمه ع زیر عبا خوابیده بودیم تا صدای پیغمبر ص و گفتگوی او با اسماء را شنیدیم بلند شدیم که بیاییم خدمت پیامبر ص، که ایشان فرمودند: به حقی که من بر شما دارم متفرق نشوید، همان جا بمانید تا من بیایم، فَرَجَعْنَا إِلَى حَالِنَا وَ دَخَلْ وَ جَلَسَ عِنْدَ رُءُوسِنَا: ما به همان حال برگشتیم و رسول خدا ص وارد شدند و بالای سر ما نشستند، وَ أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ فِيمَا بَيْنَنَا: و پایشان را بین ما دو دراز کردند، وَ أَخَذَتْ رِجْلَهُ الْيُمْنَى فَضَمَّتْهَا إِلَى صَدْرِي: من پای راست ایشان را گرفتم و به سینه چسباندم، وَ أَخَذَتْ فَاطِمَةُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى فَضَمَّتْهَا إِلَى صَدْرِهَا: و فاطمه ع پای چپ ایشان را گرفتند و به سینه چسبانند، وَ جَعَلْنَا نُدْفِي رِجْلَيْهِ مِنْ الْقَرَّةِ: و ما پاهایشان را ماساژ می دادیم که از سرما گرم شود، حَتَّى إِذَا دُفِنَا قَالَ يَا عَلِيُّ أَتِنِنِي بِكُوزٍ مِنْ مَاءٍ فَأَتَيْتُهُ: تا اینکه وقتی پاهایشان را گرم کردیم فرمودند: یا علی! برو یک کوزه آب بیاور، من هم کوزه آب را آوردم، فَتَقَلَّ فِيهِ ثَلَاثًا وَ قَرَأَ فِيهِ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ اشْرَبْهُ وَ اَتْرُكْ فِيهِ قَلِيلًا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ: پیغمبر ص سه بار آب دهانشان را داخل این کوزه ریختند بعد شروع کردند آیتی از کتاب خدا را بر اینها خواندن، بعد به من گفتند: ای علی! این آب را بیاشام و کمی ته آن را باقی بگذار، من هم این کار را کردم، فَرَشَّ بِأَقْيِ الْمَاءِ عَلَى رَأْسِي وَ صَدْرِي: بعد ایشان باقی ماندهی آن آب را بر سر و سینه‌ی من پاشیدند، وَ قَالَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ الرَّجْسَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ طَهَّرَكَ تَطْهِيرًا: و فرمودند: ای ابالحسن! خدای متعال شائبه‌ی هر گونه پلیدی را از تو بر طرف بکند و تو را به طور مطلق پاک و معصوم قرار دهد، وَ قَالَ أَتِنِنِي بِمَاءٍ جَدِيدٍ: بعد فرمودند: برو مقداری آب تازه بیاور، فَأَتَيْتُهُ بِهِ: آوردم، فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ وَ سَلَّمَهُ إِلَيَّ ابْنَتِهِ وَ قَالَ لَهَا اشْرَبِي وَ اَتْرُكِي مِنْهُ قَلِيلًا: بعد ایشان همان کار را انجام دادند و به دخترشان دادند و به او گفتند: از این آب بنوش و کمی از آن باقی بگذار، فَفَعَلْتُ: آن کار را انجام دادند، فَرَشَّهُ عَلَى رَأْسِهَا وَ صَدْرِهَا: باقی ماندهی آب را بر سر و سینه‌ی فاطمه ع پاشیدند، وَ قَالَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكَ تَطْهِيرًا وَ أَمَرْتِي بِالْخُرُوجِ مِنَ الْبَيْتِ وَ خَلَا بِابْنَتِهِ: پیامبر ص به من امر کردند از اتاق خارج شوم و با دخترشان تنها شدند. وَ قَالَ كَيْفَ أَنْتِ يَا بُنَيَّةَ وَ كَيْفَ رَأَيْتِ زَوْجَكَ؟ ای دخترکم! در چه حالی و شوهرت را چگونه می بینی؟ قَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ خَيْرَ زَوْجٍ إِلَّا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيَّ نِسَاءً مِنْ قُرَيْشٍ وَ قُلْنَ لِي زَوْجَكَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ: عرضه داشتند: ای پدر! چه نیکو شوهری است علی ع فقط تنها چیزی که هست این است که برخی زنان قریش بر من وارد شدند و به من گفتند که رسول خدا ص تو را به مردی شوهر داد که فرد فقیری است و ثروتی ندارد، فَقَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةُ مَا أَبُوكَ بِفَقِيرٍ وَ لَا

بِعَلِّكَ بِفَقِيرٍ وَ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ خَزَائِنُ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فَاخْتَرْتُ مَا عِنْدَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ يَا بُنَيَّةُ لَوْ تَعَلَّمِينَ مَا عَلِمَ أَبُوكَ لَسَمَّجَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِكَ وَاللَّهِ يَا بُنَيَّةُ مَا أَلُوْتُكَ نَضْحاً إِنَّ زَوْجَتَكَ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً يَا بُنَيَّةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْ أَهْلِهَا رَجُلَيْنِ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكَ وَ الْآخَرَ بَعْلَكَ يَا بُنَيَّةُ نِعْمَ الزَّوْجُ زَوْجُكَ لَا تَعْصِي لَهُ أَمراً: ای دخترکم! نه پدر تو فقیر است و نه شوهر تو، خزائن زمین از طلا و نقره به من عرضه شد و من نپذیرفتم و آنچه در نزد پروردگار من عزوجل است آن را اختیار کردم، ای دخترکم! اگر می دانستی آن چیزی را که پدرت می داند دنیا در نظر تو زشت و کریه می شد. به خدا سوگند ای دخترکم! من چه خیر خواهی بزرگی برای تو کردم که شوهری برایت انتخاب کردم که پیشتر از همه در مسلمان شدن است و در اسلام و بیش از همه دانایی و علم دارد و حلم او از همه ای امت بیشتر است. ای دخترکم! خدای عزوجل توجهی به زمین کرد و از بین همه زمینیان دو مرد را برگزید یکی از آن دو را پدر تو قرار داد و دیگری را شوهر تو قرار داد، ای دخترکم! شوهر تو چه نیکو شوهری است پس هرگز از فرمان او سرپیچی نکن. ثُمَّ صَاحَ بِي رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: بعد پیغمبر ﷺ با صدای بلند فریاد زدند: یا علی! من عرض کردم: لبیک یا رسول الله، قَالَ ادْخُلْ بَيْتَكَ وَ الطُّفْ بِزَوْجَتِكَ وَ ارْفُقْ بِهَا فَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلَمُهَا وَ يَسْرُتُنِي مَا يَسْرُتُهَا أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَ اسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمْ: ای علی! به اتاق خودت وارد شو و با همسر خودت به ملاحظت و مهربانی رفتار کن و با همسر خودت رفق و مدارا را در پیش بگیر چرا که هر آینه فاطمه ﷺ پاره تن من است، هر چیزی که او را بیازارد مرا می آزد و هر چیزی که او را مسرور و خشنود کند مرا شاد می کند شما را به خدا می سپارم و در پناه خدا قرار می دهم. قَالَ عَلِيُّ فَوَاللَّهِ مَا أَغْضَبْتُهَا وَ لَا أَكْرَهْتُهَا عَلَيَّ أَمْرٌ حَتَّى قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَغْضَبْتَنِي وَ لَا عَصَتْ لِي أَمراً وَ لَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنَكِّشِفُ عَنِّي الْهَمُومُ وَ الْأَحْزَانُ: علی ﷺ می فرماید: به خدا سوگند هرگز فاطمه ﷺ را به خشم نیاورده ام هرگز در هیچ چیزی او را به اکراه و اداری به کاری نکردم تا زمانی که خدای متعال فاطمه ﷺ را از من گرفت و از دنیا رفت و فاطمه ﷺ هم هرگز مرا به خشم نیاورد و هرگز از هیچ دستور من سرپیچی نکرد و وقتی من به فاطمه ﷺ نگاه می کردم همه غمها و حزنها و ناراحتیهای درونی ام از بین می رفت. قَالَ عَلِيُّ ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ لِيُنْصَرِفَ: پیغمبر اکرم ﷺ برخاستند که از نزد ما بروند، فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ لَا طَاقَةَ لِي بِخِدْمَةِ النَّبِيِّ: فاطمه ﷺ به پدر عرضه داشت که پدر جان من توانایی انجام کارهای خانه را ندارم، فَأَخَذَنِي خَادِماً تَخْدُمُنِي وَ تُعِينُنِي عَلَيَّ أَمْرِ النَّبِيِّ: پس خدمتکاری برای من قرار بده که به من خدمت کند و مرا در کارهای خانه کمک کند، فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَوْ لَا تُرِيدِينَ خَيْراً مِنَ الْخَادِمِ؟ ای فاطمه نمی خواهی چیزی بهتر از خادم به تو بدهم؟ فَقَالَ عَلِيُّ قَوْلِي بَلَى: حضرت علی ﷺ فرمودند: بگو: بله. قَالَتْ يَا أَبَتِ خَيْراً مِنَ الْخَادِمِ؟ حضرت فاطمه ﷺ به پدر عرضه داشتند: بهتر از خادم (این را می خواهم). فَقَالَ تَسْبِّحِينَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تُحَمِّدِينَ ثَلَاثاً وَ

ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَتُكَبِّرُنَهُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً فَذَلِكَ مِائَةٌ بِاللِّسَانِ وَ أَلْفٌ حَسَنَةٌ فِي الْمِيزَانِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ قُلْتَهَا فِي صَبِيحَةٍ كُلِّ
يَوْمٍ كَفَّكَ اللَّهُ مَا أَهَمَّكَ مِنَ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: ۱ در هر روز سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله، سی و چهار بار
الله اکبر. این به زبان صد بار ذکر گفتن است ولی در ترازوی سنجش اعمال در پیشگاه خدای عزوجل هزار حسنه به حساب
می آید. ای فاطمه! هرگاه تو در آغاز هر روز (صبح) این را بگویی خدای متعال همه‌ی آنچه که مورد اهتمام تو در امور دنیوی
و اخروی است را کفایت می کند و تو را کمک می کند و از هر کمک کاری بی نیازت می کند.